



یکی از خصایص جامعه مدنی در مغرب‌زمین، نفی حاکمیت دینی در امور جامعه است و نظریه تفکیک دین از حکومت از اصول پذیرفته‌شده آن به شمار می‌آید. در ایسن میان برخی می‌کوشند اسلام را نیز مانند مسیحیت، آیینی تک‌ساحتی که صرفاً به امور معنوی و مقدس (آن هم با قرآنتی خاص از معنویت و آخرت و خدا) می‌پردازد، معرفی‌کنند. طرفداران سکولاریزم همچنین کوشیده‌اند به مواضع خود، رنگ علمی و دینی بخشند. این نوشتار به تحلیل اجمالی و نقد برخی مساعی یادشده خواهیم پرداخت.

- جامعه مدنی سکولار**

یك.انكار حاكميت خدا

یکی از مبانی اصلی نظریه تفکیک دینس از حکومت، انکار حاکمیت و حکومت آفریدگار متعال بر مخلوقات و بندگان خویش است. منادیان جامعه مدنی سکولار، در صورت بخشیدن به نظریه خود، مدعی شده‌اند اصولاً امر حکومت و تدبیر امور جامعه، امری کاملاً عرفی و صرفاً مربوط به خود انسان‌هاست و تعیین تکلیف برای انسان و جامعه، از ناحیه غیرانسان، هر چند آفریدگار او باشد، پذیرفتنی نیست. ایسن رای را می‌توان چنین خلاصه کرد که مداخله خداوند در جامعه انسانی به منزله مداخله در امور دیگران و خروج از اختیارات خود است. گروهی از معاصران که از این موضع جانبداری کرده‌اند، برای مشروعیت دینی بخشیدن به آن از جمله به آیه «شورا» استدلال کرده‌اند. «خلافت و حکومت از دیدگاه امام حسین(ع) و اسلام، نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت و به انتخاب خودشان است…» وقتی پای حکومت به میان می‌رسد خداوند به پیامبر خویش می‌گوید «و شاورهم فی‌الامر» «ببین آنها چه می‌گویند.»

نقد و نظر

۱-ناسازگاری با آیات و روایات

اولین نقد وارده بر آقایان، ناهمخوانی این ایده با آیات و روایات متواتری است که حق حاکمیت و حکومت را از آن خداوند می‌داند. ان‌الحکم الا لله امران لا تعبدوا الا اياه ما لهم من دونه وال قرآن کریم علاوه بر انحصار حق حاکمیت در خداوند، از مردم می‌خواهد از سفیر او یعنی پیامبر اسلام(ص) تبعیت محض کرده و مناقشات خود را به او رجاع دهند. «یا ایها الناس اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تعزتم عن فی شیء فروه الی الله و رسوله. انما لله وکلمه الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یاتون الزکاة و هم راکعون. النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم. ما کان المؤمن و لا مؤمنه انا قضی الله و رسوله امران یكون لهم الخیره من امرهم. انما قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و الرسول لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معاً علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنه

این آیات به مردم، اندیشه سیاسی را تعلیم می‌دهد و نه تنها اعلام می‌کند حاکم و متولی حکومت باید توسط خداوند تعیین شود بلکه بر ولایت و اختیارات حاکم معصوم نیز تأکید می‌کند.

علاوه بر آیاتی از این قبیل، قرآن کریم در بسیاری مسائل جامعه و حکومت مانند تعیین رهبری، احکام اقتصادی-اجتماعی و قوانین مدنی، احکام جهاد و سیاست خارجی، احکام جزایی و قضایی و … تبیین موضع کرده است. کثرت و دلالت چنین ادله شرعی به‌فقری روشن و شفاف است که آقایان، خود بدان اعتراف می‌کنند: «شراعی الهی پویژه اسلام در مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً در همه فضاییای زندگی این دنیای مردم وارد شده است- از خوردن و خوابیدن و از ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت- از این جهت می‌توان گفت قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر.»

۲-عقلانی بودن نظریه به «انتصاب»

شخصی باید زمام حکومت و رهبری جامعه را به دست گیرد که واجد شرایط لازم رهبری باشد و بتواند جامعه را به سوی ساحل نجات و رستگاری رهنمون کند. طرفداران جامعه مدنی از نوع غربی آن، به پیروی از فلاسفه سیاسی مغرب‌زمین، شیوه انتخاب رهبر ذی صلاح جامعه را صرفاً و تماماً برعهده اکثریت آرا می‌گذارند و به این سوال پاسخ نمی‌دهند که آیا برای همه، توان و

درباره تلاش غربگرایان برای اخراج دین از حوزه عمومی

جامعه مدنی سکولار یا دینی؟!!

- محمدحسن قدردان قراملکی

کرده‌اند و در مقابل، عالمان تشیع مانند ابن نوبخت، سیدمرتضی، حمصی رازی و محقق لاهیجی به تشریح علل سکوت ۲۵ ساله حضرت پرداختندکه اینجا به برخی نکات اشاره می‌شود.

۱-عدم تعارض با ادله مشروعبیت

اولین نکته اینکه وجود ادله و نصوص متواتر از کتاب و سنت و نیز روایات خود امام(ع) مبنی بر مشروعبیت الهی حکومت معصومان، ادعای فوق را مخدوش می‌کند و نمی‌توان برای بنای یک نظریه علمی و دینی به صرف قطعات تاریخی بدون تحلیل ادله و علل آن بسنده کرد.

۲-کوشش‌های حضرت علی(ع) برای به دست گرفتن حکومت

۲-۱-اتهام حرص در حکومت

بعد از رحلت پیامبر(ص)، حضرت علی(ع) به قدری در گرفتن زمام حکومت مجاهده و تلاش کرد که مورد اعتراض برخی مانند ابوشعبث قرار گرفت و حضرت را متهم به آز و حرص کردند. حضرت در پاسخ آن، به جای انکار درخواست خود، آن را حق مسلم خویش یاد می‌کند و می‌فرماید: «انما طلبتُ حقاً لی و انتم تحلونن بینی و بینه و تضربون وجهی دونه»

۲-۲-استمداد از اهل بیت(ع)

حضرت برای به دست گرفتن حکومت از راهکارهای مختلف استفاده کرده، به گونه‌های که حتی با سوار کردن حضرت فاطمه(س) بر مرکب در نیمه شب‌ها، به خانه‌های انصار می‌رفت و از آنان درخواست بیعت می‌کرد.

۳-تصریح حضرت به نظریه انتصاب

حضرت در موارد متعدد به انتقال حق حاکمیت از طریق پیامبر به خود تصریح می‌کرد و از آن به‌عنوان «حق» و «ثرت» یاد می‌کرد. «فوقله ما لزلت مدفوعاً عن حقی مستأثراً علی منقبض الله نبیه(ص) حتی یوم الناس هذا»

«حنن اهله و ورثته و عزته و اولیائه دون الناس، لاینازعنا سلطانه احدٌ و لایطمع فی حقنا طامع»

و در موارد دیگر از غضب خلافت خود توسط مردم و خلفای وقت، زبان به شکوه باز می‌کرد، اما اینکه حضرت با این وجود چرا ۲۵ سال سکوت کرد و بعد از ۲۵ سال وقتی که نوبت حکومت به آن حضرت رسید، از پذیرفتن آن ابتدا استنکاف کرد، نگارنده جهت رعایت حسن مقاله، آن را به جای دیگر حواله می‌کند.

حضرت امام مجتبی(ع)

آقایان به دنبال انکار مشروعبیت الهی حکومت پیامبر(ص) و امام علی(ع) درباره سایر امامان نیز به همین شیوه به تحلیل سیره آنان می‌پردازند. مهندس بازرگان در سیره صلح امام حسن(ع) می‌گوید: «امام حسن مجتبی بنا به انتخاب و بیعت مسلمانان، خلیفه و جانشین پدرش علی مرتضی شد. حضرت بنا به اصرار و تمایل مردم، ناچار به صلح با معاویه تن داد، مسلم است که اگر امام حسن خلافت را ملک شخصی و مأموریت الهی یا نبوی می‌دانست، به خود اجازه نمی‌داد آن را به دیگری صلح کند» .

نقد و نظر

۱-عدم ناسازگاری با ادله مشروعبیت

گفتیم که ادله دینی دال بر مشروعبیت الهی حکومت معصومان است که به صرف چند قطعه تاریخی نمی‌توان دست از آن برداشت.

۲- ضرورت صلح و فلسفه آن

سیر و فحص در تاریخ عصر امام حسن(ع) نشان می‌دهد امام حسن(ع) به صلح ناچار بود. یکی از علل آن ضعف جبهه نظامی امسام و عدم وجود یاران باوقا بود که خود حضرت به این نکته تصریح می‌کند.

۳-شرط بر پشت حکومت

با نگاهی به قرار داد صلح به نکته جالبی برمی‌خوریم و آن شرط برگشت امام(ع) بر مسند حکومت در صورت مرگ معاویه است و علاقه و جهد امام را به ایجاد حکومت دینی نشان می‌دهد.

۴-تصریح به انتصاب

امام(ع) حکومت را حق الهی خویش می‌داند و می‌فرماید: «ی مردم! معاویه می‌یندارد من او را اهل و سزوار خلافت یافتم و در عوض، خود را فاقد صلاحیت رهبری دیدم، در حالی که معاویه دروغ می‌گوید. من سزوارترین شخص از میان همه مردم به امر حکومت، مطابق قرآن و سنت پیامبر هستم». مهندس بازرگان به همین شکل نیز به تحریف برخی قطعات تاریخی اسلام پرداخته و خواسته اولیای دین را دور از امر حکومت و جامعه و صرفاً یک مبلغ و واعظ دینی نشان می‌دهد و به خاطر ضیق مجال، از پاسخ آنها در اینجا صرف‌نظر می‌شود.

منبع: کتاب نقد



تمکین از رأی جمعی است و با مفاد آیه شورا نمی‌خواند.

دیگر اینکه حتی «و شاورهم» رهبری الهی پیامبر را به رسمیت می‌شناسد، چرا که خداوند در این آیه پیامبر را به‌عنوان حاکم و رهبر خطاب می‌کند و مردم را طرف مشاوره.

۳-۵- خلط مشروعبیت سیاسی و الهی

اگر بر حسب فرض، نکات یادشده را نادیده انگاریم، نهایت دلالت آیه، امر به پیامبر در توجه به رای مردم، در اصل حکومت و اداره آن است، به این معنا که ایجاد حکومت دینی هر چند به دست پیامبر، متوقف بر مقبولیت و پذیرش مردم است(مشروعبیت سیاسی) اما اینکه در صورت استنکاف مردم، حکومت پیامبر فاقد اعتبار شرعی و دینی خواهد بود، بر این نکته به هیچ‌وجه دلالت نمی‌کند

دو: تفکیک نبوت و حکومت

دومین دلیل مدعای یادشده، ادعای تفکیک نبوت- از امر حکومت و جامعه است با این توضیح که شأن و وظیفه الهی پیامبران، فقط منحصر به تبلیغ دین و فراخوانی مردم به سوی قیامت و خداساست اما تشکیل حکومت دینی و رسیدگی به امور اجتماعی و دنیوی، خارج از قلمرو رسالت پیامبران است و در این زمینه دستوری از سوی خداوند صادر نشده است.

«علی عبدالرزاق» از جمله غربگرایان طرفدار این ایده غلط، برای اثبات رای خود، به آیاتی استناد می‌کند که در آنها اکراه و سبطره پیامبر از سوی خداوند نفی شده است؛ مانند «فما انتُ علیهم بجبار» «قل لست علیکم بوکیل»دسته دیگر آیهی که مورد استناد وی قرار گرفته است، آیاتی است که در آنها شأن و وظیفه پیامبر حصر در تبلیغ پیام الهی و مذکر بودن، ذکر شده است، مانند «ان علیک الا البلاغ» آقایان «مهدی بازرگان» و «مهدی جزایری» نیز مشابه این استدلال یاد کرده‌اند: «صوالا نبوت و حکومت دو امر یا دو شغل کاملاً مجزا و متفاوت با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیرقابل تلفیق در یکدیگر بوده است». «مرحله اجرای تکالیف عدل که همان سیاست و تدبیر امور و آیین کشورداری است، مطلبی نیست که بتوان از تحلیل و تجزیه ماهیت نبوت و امامت به دست آورد تا از لوازم ذاتی آنها استنباط کرد.» این شبهه در نیم سده گذشته در بعضی مطبوعات نیز مطرح می‌شده است.

نقد و نظر

اصل این تئوری با متن دین اسلام، آیات و سنت پیامبر و امامان به وضوح ناسازگار است. ابتدا این آیات را بررسی کنیم.

۱-عدم سلطه پیامبر در هدایت کافران

عبدالرزاق آیاتی را که در آنها نفی سلطه تکوینی پیامبر شده، به‌عنوان دستاویز ادعای خود یعنی نفی حاکمیت شرعی ذکر کرده است. آیاتی که در آنها «وکالت»، «سلطه» و «اکراه» پیامبر(ص) نفی شده است، مربوط به کافرانی است که هنوز به آیین اسلام نگرویده‌اند و پیامبر، چند بسیرای می‌کرد آنها را به صراط مستقیم سوق دهد. خداوند تذکر می‌دهد ایمان، امر قلبی است و تو می‌توانی آنها را رهنمون و دعوت کنی امامی‌توانی تکویناً کسی را وادار به اسلام کنی و این آیات اصلاً از قلمرو بحث حکومت و سلطه که لازمه حاکم و حکومت است، خارج از محل بحث است.

۲-حصر اضافی

هر اندیشوری که با قرآن کریم آشنا باشد می‌داند در کتاب آسمانی، حصراهی اضافی و نسبی وجود دارد. مثلاً در موضوع شفاعت، علم غیب، توحید فعالی و… که خداوند از طرفی شفاعت و علم غیب و انجام امور را ابتدا به خود نسبت می‌دهد، و در عین حال، در آیات دیگری سخن از شفاعت و علم غیب انسان‌های خواص به میان می‌آورد. آیاتی نیز که رسالت پیامبر در تبلیغ و وعظ، منحصر شده است، از موارد حصر اضافی است و مراد از آن، بیان اهمیت و جایگاه فوق‌العاده ابلاغ و وعظ در دین الهی است. خداوند به رسولش در برابر تهدیدها و اذیت و آزار فیزیکی و روحی مخالفان، ابلاغ می‌فرماید در مقابل شداید، صورت باش چراکه یکی از وظایف و شؤون اولیه و مهم رسالت، تبلیغ دین الهی است. شهادت این نظر، وجود آیات مختلف دیگری است که در آنها به شؤون و وظایف دیگر پیامبر، مانند قضاوت، حکمرانی، حل و فصل اختلافات مردم، اجرای عدالت و حدود الهی، تأکید شده است. علاوه بر آن، رجوع به آیات حصر و تأمل در مفاد و مخاطبان آن- که اکثراً ناظر به کفار و هدایت آنهاست- نسبی بودن این تخصیص را تأیید می‌کند.

۳-حکومت، از اهداف اصلی نبوت

یکی از شبهات این بود که اصولاً امر حکومت از نبوت و پیامبری، مستقل و متمایز است و نمی‌توان اجرای تکالیف عدل را از تحلیل و تجزیه ماهیت نبوت و امامت، به دست آورد. در پاسخ باید گفت مدعا این نیست که مفاد حکومت، از تجزیه و تحلیل ماهیت نبوت به دست می‌آید بلکه مدعا این است که حکومت و پرداختن به امور جامعه و اجرای عدالت اجتماعی، جزء و از لوازم اهداف پیامبران و شؤون آنهاست.

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط.انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشیرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه؛ کتاب خدا، کتاب راهنمایی و هدایت خوانده شده بلکه خداوند در این آیات، به فلسفه دنیوی و مادی بعثت نیز اشاره می‌کند. و این امر نه دون شأن الهی پیامبران بلکه غایت انزال کتب آسمانی نیز توصیف شده است.»

ادغام دین و دنیا و اصلاح امور دنیوی توسط پیامبران در روایات نیز مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین تشکیل حکومت صالح، حداقل به‌عنوان یکی از اهداف نبوت و رسالت در آیات الهی است. و از این رو حکما و